

دانشجویان، مبارزه طبقاتی و جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر

ناصر پایدار

دهم مرداد ماه هشتاد و شش

دهه های متمادی است که در ایران از پدیده ای به نام « جنبش دانشجویی »!! سخن می گویند. اصطلاحی ماوراء طبقاتی که روزی، روزگاری از کشتزار جنبش های دموکراسی طلبانه، لیبرال یا سوسیال بورژوائی فرا روئیده است و تا لحظه حاضر نیز توسط « احزاب » گروهها و نیروهای وارث آن جنبش ها و خارج از مدار جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر آبیاری و حراست می گردد. عزیمت از « دانشجو بودن » در تعیین خصلت یک جنبش اجتماعی!! تعبیری بسیار باژگونه و توهم بار است. دانشجویان در ماوراء کره زمین زندگی نمی کنند، هیچ کجای این کره خاکی از استیلای گندزار بردگی مزدی خارج نیست و هیچ انسانی در هیچ نقطه ای از این دنیا وجود ندارد که در شرائط زیست و کار و نوع اندیشه و آگاهی و مبارزه و کل پراکسیس اجتماعی خود بار تعلق طبقاتی و الحاق ارگانیک به پروسه حیات یک طبقه اجتماعی را به دوش نکشد. پافشاری دیرینه بر بسته بندی انسان ها در داریست های صنفی، عقیدتی، فرهنگی، قومی و از جمله زیر اسم و رسم دانشجویی، گوشه بسیار بارزی از تلاش تاریخی نیروهائی است که حلق آویزی جنبش کارگری به چهارچوب اپوزیسیون نمائیهای بورژوائی و رژیم ستیزی خلقی جزء لایتجزای سیره سیاسی و پویه طبقاتی آنان بوده است. « ذهن از همان آغاز به این مصیبت مبتلا است که بار ماده را بر خود داشته باشد » دانشجو یا انسانی از بطن هستی اجتماعی طبقه کارگر است یا به طبقه سرمایه دار و اقشار غیرکارگری تعلق دارد.

این یا آن کارگر ممکن است در آرزوی سرمایه دار شدن باشند. شاید هم با مدد از شرائطی سرمایه دار شوند، کارگران زیادی می توانند به عمله و اکره سرمایه مبدل گردند. کارگر ممکن است فاشیست، راسیست یا هر چیز دیگری بشود، اما اینها همه در مورد این و آن کارگر معین است. همین مسأله در مورد دانشجوی اهل زندگی و کار طبقه کارگر هم صدق می کند. در اینجا هم شاید دانشجو یا دانشجویانی از طبقه کارگر راه و رسم سرمایه دار شدن پیشه کنند و به هدف برسند. شاید در جرگه دولتمردان و سازمان دهندگان نظم اجتماعی سرمایه قرار گیرند. اما به هر حال یک چیز روشن است. تعلق طبقاتی انسانها به صرف درس خواندن آنها الغاء نمی گردد، درست به همانگونه که شاغل و بیکار بودن، کودک و بزرگسال بودن، جنسیت، قومیت، مولد و غیرمولد بودن کار، مرزهای جغرافیائی و نوع اینها هیچ نوع کسر و ضعف یا افزایش و شدتی در سنگ پایه زمخت و پرقوام طبقاتی کارگران دنیا پدید نمی آورد. طبقه کارگر ایران اندکی کمتر از صد سال است که در کلیه افت و خیزهای سیاسی جامعه، حاضر بوده است و در نیمه اخیر این مدت نقش یکی از دو طبقه اساسی جامعه موجود را ایفاء کرده است. ترکیب جمعیت دانشجویی ایران به رغم شرائط رقت بار معیشتی و رفاهی و اجتماعی توده های کارگر در همه دوران ها از مدار تأثیر مناسبات مسلط اجتماعی و آرایش قوای طبقاتی ناشی از آن به هیچ وجه خارج نمانده است. بخشی هر چند بخش اندکی از این

ترکیب را همواره کسانی تشکیل داده اند که از فضای زندگی و کار و پیکار توده های کارگر برخاسته اند و در رویکردهای اجتماعی و صف بندی های سیاسی از جهت گیری ها، چالش ها و مبارزات توده های کارگر متأثر بوده اند. این کاملاً بدیهی است که مبارزات دانشجویی در ایران از آغاز تا حال هیچ نوع صف بندی طبقاتی شفافی را در درون خود به نمایش ننهاده است و بر همین اساس هیچگاه هم شاهد آرایش یک صف طبقاتی آگاه کارگری و ضد کار مزدی نبوده است. اما دلیل این رویداد، نه در بطن هستی اجتماعی توده های دانشجویی که بالعکس در موقعیت آشفته جنبش کارگری، زمینگیر بودن این جنبش زیر موج مداوم سرکوب سرمایه و حلق آویز بودن آن به دورنمایداریها، راهبردها و راه حل های لیبرالی و سوسیال بورژوائی اقشار غیرکارگری قرار دارد.

در جامعه سرمایه داری چگونگی رویکرد، عمق و تعینات پاره ای از اشکال اعتراض اجتماعی به طور جدی به موقعیت جنبش کارگری گره خورده است. نوعی تأثیر متقابل بدیهی که همه از آن سخن می گویند اما تفسیر چپ موجود از چگونگی این اثرگذاری ها تفسیری بازگونه، تحریف آمیز و در خدمت اهداف بورژوازی است. بنمایه تعبیر «چپ» این است که گویا در جامعه موجود، منافع، اهداف و انتظارات مشترکی پرولتاریا را حتی با اقشار و گرایشاتی از بورژوازی به هم پیوند می زند!!! از این روی طبیعی است که کارگران در درون این کمپین ها، اعتراضات و خیزش ها همدوش لایه ها و گروه های اجتماعی فوق، برای تحقق مطالبات مشترک پیکار نمایند!!! این تعبیر با بلاهتی مضحک حتی ژست رادیکال هم می گیرد!!! به این معنی که در تعیین سیاست از پرولتاریا می خواهد تا با مشارکت فعال و طبقاتی خود سیاست های بورژوائی را ایزوله کند و طیف نیروهای غیرکارگری را به زیر پرچم خویش متحد و متشکل سازد!!! واقعیت این است که صغری، کبری ها و استنتاجات این روایت در بنیاد هیچ تجانسی با ماتریالیسم انقلابی ندارد و بر همین اساس تاریخاً هم همه جا بدون هیچ استثناء نتایج معکوس به بار آورده است. به این معنی که به جای استحکام پایه های قدرت و تأثیر طبقه کارگر در این جنبش ها عملاً جنبش کارگری را در باتلاق منافع و انتظارات محدود و رفرمیستی اپوزیسیون هائی بورژوائی منحل ساخته است.

بخش عظیمی از نیروی اجتماعی جنبش هائی با اسم و رسم متعارف «جنبش زنان»، محیط زیست، حقوق کودکان، دانشجویی و مشابه اینها، به طبقه کارگر تعلق دارد و از بطن زندگی و کار و مبارزه توده های کارگر بیرون آمده اند. همصدائی و همراهی این بخش از طبقه کارگر با طبقات و اقشار دیگر در این اعتراضات، رخدادی است که زمینه ها و موجبات واقعی وقوع خود را از موقعیت ضعیف، بی افق، بی سازمان و مستأصل جنبش کارگری اتخاذ می کند. حادثه نامیمونی که چپ خلقی گذشته و احزاب، گروهها و اتحادهای کنونی میراث دارش، نه فقط وجود آن را یک ضعف و فروماندگی فاجعه بار برای جنبش کارگری تلقی نمی کنند، بلکه اساس استراتژی خود را بر مقبولیت، ضرورت و معتبر بودن آن قرار می دهند. این طیف تاریخاً در باره جنبه های طبقاتی دموکراسی و تفاوت میان «دموکراسی کارگری» و دموکراسی بورژوائی داد سخن داده است، اما تمامی آنچه در این گذر گفته است و به ویژه آنچه در این راستا انجام داده است، در خدمت دفن مبارزات ضد سرمایه داری توده های کارگر در باتلاق دموکراسی طلبی این یا آن گرایش بورژوائی و سوسیال رفرمیستی بوده است. در جامعه سرمایه داری هیچ محتوای مشترکی میان اعتراض زنان طبقه کارگر و زنان طبقه سرمایه دار وجود ندارد، اولی استثمارشونده، حکومت شونده و در همه شؤون زندگی مورد تعرض و ستم و آماج بی حقوقی ها است. دومی استثمارگر، حکومت کننده، عضو طبقه مسلط و به

همین اعتبار تعیین کننده چند و چون نظم سیاسی و مدنی حاکم و تحمیل کننده تمامی ابعاد توحش و جنایت سرمایه داری بر طبقه کارگر و لاجرم بر اولی است. بی حقوقی زن برای اولی بی حقوقی تام و تمام طبقه وی، گرسنگی و فقر، فلاکت و بی مسکنی، بی بهداشتی و بی مدرسه ای فرزندان و همه مصائب دیگر ناشی از موجودیت مناسبات بردگی مزدی است، بی حقوقی زن برای دومی اختلاف شمار مردان و زنان در میان کارفرماها، مدیر عامل ها، وزراء، وکلای پارلمان، حقوقدانان، مستشاران، مدیران، سفرای کبار، استانداران، امرای ارتش و اعضای کابینه های حکومتی سرمایه و نوع این پست ها و مشاغل است. جنبش فرابطقاتی زنان، چیزی که احزاب گذشته و حال چپ غیرکارگری اعم از رادیکال و غیر رادیکال بسیار بیشتر از بورژوازی بر حقانیت آن پای می فشارند!!! سوی فراخوان به توده های کارگر زن برای جنگ در رکاب اپوزیسیون های بورژوازی با هدف حصول حق برابر زنان و مردان طبقه سرمایه دار در تحمیل تمامی استثمار و بربریت و بشرستیزی نظام سرمایه داری بر کل طبقه کارگر و از جمله زنان کارگر هیچ معنای دیگری ندارد. عین همین مسأله در مورد پدیده ای به نام جنبش دانشجویی هم مصداق دارد. آن عده از دانشجویان طبقه سرمایه دار که به مبارزه سیاسی روی می آورند بخشی از اپوزیسیون درونی طبقه خویش هستند و کل چالش آنان با سیاست ها، برنامه ها و رویکردهای روز دولت بورژوازی در چند و چون نوع پاسخ به چرخش امور جامعه سرمایه داری و چگونگی اعمال ملزومات نظم تولیدی، سیاسی، حقوقی و مدنی این نظام بر طبقه کارگر خلاصه می گردد. معضل توده دانشجویی برخاسته از طبقه کارگر بالعکس معضل کل استثمار و ستمکشی و مصائب طبقه خود در سیطره حاکمیت و موجودیت این نظام است. در اینجا نیز هر نوع هماوائی و درهمرفتگی این دو بخش از دو طبقه متضاد و متخاصم اجتماعی، تبدیل شدن دومی به آلت فعل اپوزیسیونهای ارتجاعی بورژوازی، تعطیل مبارزه طبقاتی و از هم پاشاندن سنگر جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر به نفع طبقه سرمایه دار است.

چپ خارج از مدار جنبش ضد سرمایه داری بطور معمول به دیکتاتوری هار سرمایه و اهمیت ستیز با این دیکتاتوری، حتی در ماوراء مرزهای طبقاتی رجوع می کند تا از ورای گرد و خاک تیره و گمراه کننده این راهکار، فتاوی لازم برای اقامه برهان پیرامون موضوعیت و حقانیت وجود عام « جنبش دانشجویی » را جستجو نماید. این امر نه فقط هیچ کمکی به بانیان این تری نمی کند که عمق رفرمیسم راست چپ نمای طیف آنان را هر چه بیشتر برملا می سازد. آنچه که چپ از سالیان متمادی تا حال زیر نام « آزادی های بی قید و شرط سیاسی »، حقوق دموکراتیک، دموکراسی توده ای و مانند اینها طرح و تحت عنوان میعادگاه مشترک انتلاف جنبش کارگری و اپوزیسیونهای دیگر اجتماعی تبلیغ کرده است همگی توهم محض و توهم پراکنی در میان توده های کارگر بوده است. مادام که نظام سرمایه داری بر جامعه و جهان حکم می راند و تا هنگامی که بورژوازی طبقه مسلط اجتماعی است هیچ نوع آزادی بدون اینکه آزادی طبقه سرمایه دار در استثمار توده های کارگر و بدون اینکه آزادی صاحبان سرمایه برای سلب آزادی از استثمار شوندگان باشد در هیچ کجا مجال تحقق نمی یابد. با اینهمه معضل اساسی به هیچوجه در رد و پذیرش این واقعیت محصور نیست. در تاریخ مبارزه طبقاتی، اینجا و آنجا شرائطی پدید آمده است که فشار نیرومند جنبش کارگری طبقه بورژوازی را از یکه تازی عنان گسیخته و بی لجام علیه آزادیها و حقوق اجتماعی شهروندان از جمله طبقه کارگر تا حدودی باز داشته است. نمونه این دوره های گذرای بی ثبات را حتی در روزهای پیش و پس

قیام بهمن ۵۷ هم می توان مشاهده کرد. مسأله مهم این است که پیدایش و دوام این دوره ها هیچ ربطی به واقعی بودن پدیده ای به نام « آزادی های بی قید و شرط سیاسی» در جامعه سرمایه داری ندارد. « بی قید و شرط» یک امر بخشنامه ای، اساسنامه ای، منشورنویسانه و موکول به مصوبات قانونی پارلمان ها و دولت ها نمی باشد. طبقات متعارض و متضاد اجتماعی در هیچ کجای تاریخ و هیچ جای جهان به طور دلخواه میثاق بی قید و شرطی نظم سیاسی، ساختار حقوقی و چند و چون تقسیم مایحتاج معیشتی و رفاهی با هم امضاء نکرده و نمی کنند. اگر چنین چیزی امکان تحقق داشت!!! تاریخ اساساً تاریخ مبارزه طبقاتی نبود و در این صورت ماتریالیسم انقلابی مارکس بسیار بی معنی!!! و برعکس رسالت پیغمبران بسیار پر معنی می شد!!! مدعیان موضوعیت و امکان پذیری « آزادی های بی قید و شرط سیاسی» به رغم تمامی شور و هیجانی که در انتشار این توهم از خویش نشان می دهند، به هر حال منکر این واقعیت نیستند که حقوق مدنی و آزادیهای سیاسی بدون قید و شرط آنها، همان ساختار حقوقی و قانون باقیهای متناظر با استیلای رابطه خرید و فروش نیروی کار و استثمار دهشتبار توده های کارگر توسط سرمایه است. آنچه آنان را مدهنه گر همیشگی امکان پذیری آزادیهای « بی قید و شرط» در درون جامعه سرمایه داری ساخته است در عالم واقع فقط یک چیز است. اینکه مثلاً توده های کارگر در شرائطی که زیر فشار گرسنگی وارد به استخوانشان می رسد، از حق قانونی اعتراض برخوردار باشند و توسل آنان به اعتراض با سلاخی توحش بار دولت بورژوازی مواجه نشود. یک سؤال بسیار اساسی در این رابطه این است که بورژوازی در تمامی طول تاریخ حیات نظام بردگی مزدی در چه شرائط و در چه موقعیت یا موقعیت هائی حتی همین حد از « بی قید و شرط بودن» آزادیها و حقوق مدنی را رعایت کرده است؟! آیا هیچ مدافع سخت جان تحقق پذیری این فرمولبندی در زیر چتر حاکمیت سرمایه داری هیچ موردی سراغ دارد که طبقه سرمایه دار یا دولت سرمایه داری جامعه ای با احساس احتمال کمترین خطر برای بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار، به ملاک بی قید و شرط بودن حق کارگر در سازمان دادن اعتراضات طبقاتی و اجتماعی خود پای بندی نشان داده باشد. پاسخ این سؤال قطعاً منفی است اما عکس قضیه کاملاً صادق است و تاریخ همواره شاهد گویای وقوع آن بوده است. نسخه مجعول وجود یا امکان موجودیت آزادیهای بی قید و شرط در عمق جامعه طبقاتی همواره دام فریب فاجعه باری بوده است که طبقه کارگر با غلطیدن در تارهای آهنین آن بر هست و نیست مبارزه طبقاتی و ضد کار مزدی خویش چهارتکبیر زده است. چشم دوختن به امکان حصول حقوق مدنی و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی در جهنم سرمایه داری و در پرتو همدوشی با اپوزیسیون های بورژوائی شالوده جنبش ضد سرمایه داری این طبقه را از هم گسسته است. جنبش کارگری را عملاً تا مرز تبدیل به زانده اپوزیسیونهای بورژوائی ساقط ساخته است. پدیده هائی به نام جنبش های همگانی دموکراتیک و حق طلبانه زنان، محیط زیست، دفاع از حقوق کودکان و از جمله جنبش دانشجویی هر کدام با مضمون سیاسی و حقوقی متناظر با مصالح و دیدگاههای اپوزیسیون نمایانه بخشهایی از بورژوازی و به صورت بدیلی در مقابل روایت کارگری و سوسیالیستی این جنبش ها در جامعه و از جمله در عمق جنبش کارگری بر پای شده اند. جنبش هائی که هر کدام به نوبه خود بخش مهمی از توده های کارگر را به صورت سربازان بی مزد ارتش اصلاح طلبی و بشردوستی!!! نمایندگان سیاسی ناراضی این یا آن بخش بورژوازی در درون خود به صف کرده اند. وقوع این حادثه محصول خدمتی است که چپ ضد رژیم خارج از مدار جنبش لغو کار مزدی در گذشته و حال برای بقای نظام سرمایه داری

انجام داده است و به انجام آن عشق می ورزد.

حقوق مدنی و آزادی های سیاسی یا اساساً هر نوع حق و حقوق اجتماعی برای توده های کارگر دنیا در شرائط بقای سرمایه داری فقط به میزانی قابل تحقق است که طبقه کارگر با قدرت جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی قادر به پس راندن بورژوازی از استحکامات حکومتی و قلاع قدرت طبقاتی اش گردد. آزادی کارگر درست از نقطه ای آغاز می شود که بر آزادی سرمایه برای استثمار و سلب آزادی او لجام زده می شود. کمترین حق طبقاتی کارگران فقط از جایی امکان حصول خود را باز می یابد که بورژوازی زیر فشار قدرت تعیین کننده طبقاتی توده های کارگر یارای سلب آن حق را از دست هشته باشد. هیچ جنبش آزادیخواهانه و حق طلبانه ای قادر به تحمیل هیچ میزان آزادی و حقوق انسانی بر بورژوازی نخواهد گردید اگر که این جنبش به قدرت تعیین کننده پیکار ضد سرمایه داری توده های کارگر متکی نباشد. تصور اینکه جنبش فراطبقاتی زنان، دانشجویی، محیط زیست، حقوق کودکان و نظائر اینها بتواند آزادی یا حتی را برای زن کارگر، دانشجوی کارگر، کودکان طبقه کارگر یا کلاً طبقه کارگر تضمین یا استیفاء کند به همان اندازه واقعی است که دستیابی زنان کارگر اروپا به حقوق و آزادیهای انسانی خود می تواند واقعی باشد!!!

متولیان اعتبار و حرمت « جنبش دانشجویی » از دیرباز تا حال استدلال کرده اند و می کنند که دانشجوی عجلتاً و در لحظه خاص حیات اجتماعی اش، نه کارگر است، نه سرمایه دار و نه هیچ جا و مکان طبقاتی معینی داراست!!! آنان بر همین پایه از دانشجویان خواسته اند و می خواهند که نیروی ستاد ارتش دموکراسی و اردوی آرمانخواه « سرنگونی طلبی رادیکال و انقلابی » باشند. ابوابجمعی چپ در محتوای پیام خود همواره با تناقضات بسیار پیچیده و جوراجوری رو به رو بوده اند. از یکسوی می خواسته اند که دانشجویان بخشی از ارتش رژیم ستیزی دموکراتیک باشند و از سوی دیگر خود را حزب، گروه، سازمان و اتحاد کمونیستی تلقی می کرده اند و مطابق معمول نیازمند اردوی وسیع هوادار حزب و تشکیلات بوده اند. چپ خارج از مدار جنبش لغو کار مزدی، در همین راستا خواستار رویکرد ایدئولوژیک دانشجویان، تبعیت آنان از حزب و سازمان و خط مشی گروهی می شده است و نام این رویکرد را با صف بندی سوسیالیستی لاک و مهر می کرده است!!! صف بندی سوسیالیستی در ادبیات و نوع نگاه طبقاتی این نیروها صرفاً تعلق سیاسی و مسلکی به سکت و تشکیلات حزبی یا گروهی آنها بوده است. طیف نیروهای کارگری مبارزات دانشجویی تاریخاً در ورطه همین انگاره پردازیهای سوسیال بورژوائی چپ غیرکارگری فرو غلطیده است و درست زیر فشار همین انگاره ها از جستجوی احراز جایگاه واقعی خود در کل کارزار طبقاتی درون جامعه بکلی باز مانده است. نگاهی به کارنامه تاریخی آنچه که در ایران « جنبش دانشجویی » نام داشته است از منظر بحث کنونی ما بسیار درس آموز است. در فاصله میان سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ مبارزات دانشجویان از همه سو در محاق رفرم طلبی راست لیبرالیستی محصور بوده است. مشروطه سالاری، پارلمانتاریسم، قانون پرستی، مطالبه اصلاح رژیم سیاسی، آرمان توسعه صنعتی و انکشاف کاپیتالیستی بیشتر جامعه و مانند اینها کل انتظارات و اتوپیهای توده دانشجوی در این دوران را تشکیل می داده است. در طول این مدت دانشگاهها همه جا حوزه سربازگیری احزاب ارتجاعی بورژوائی از قبیل طیف نیروهای مؤتلف درون جبهه ملی و نهضت آزادی، حزب توده یا حتی احزاب هار اولتراناسیونالیستی و فاشیستی بوده است. در همین مدت نیروی قابل توجهی از جمعیت دانشجویی کشور به ویژه

فعالین رادیکال مبارزات جاری روز، به لحاظ تعلقات واقعی اجتماعی و طبقاتی خویش، هیچ همگنی و همگونی آگاهانه ای با احزاب یاد شده نداشته است. انحلال اعتراضات و مبارزات این بخش دانشجویان در فرمیسم راست لیبرالیستی صرفاً تابعی از بی افقی و بی سازمانی جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و حلق آویزی جنبش کارگری به داربست انتظارات لیبرالی اپوزیسیونهای بورژوائی بود. چند سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد توده های دانشجو در تمامی دانشگاهها در سطحی گسترده تر و تهاجمی تر از سابق وارد میدان اعتراض علیه رژیم شاه شدند. فاصله میان سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۲ کمتر دانشگاهی است که در طول سال به دفعات و هر بار با زمان طولانی حوزه درگیریهای وسیع دانشجویان با پلیس و ارتش و نیروهای سرکوب دولت بورژوازی شاه نباشد. نکته مهم این است که در این مدت نیز مبارزات دانشجویی در تنگنای مناقشات درونی بخش های مختلف بورژوازی گور و گم است. سرکوب و کشتار و خفقان سراسری بعد از خرداد ۴۲ به رغم همه آثار دهشتبارش موج مبارزات توده های دانشجو را چندان عقب نراند. از سال ۴۴ به بعد باز هم دانشگاهها همچنان میدان شورش ها و جنگ و ستیزهای وسیع با ارتش و پلیس و ساواک دولت سرمایه داری بود. محتوای مبارزات اما در این دوره نیز هیچ تفاوتی با دوره های قبل نداشت و در بهترین حالت رخساره های فرمیسم میلیتانت این یا آن اپوزیسیون ارتجاعی و لیبرال بورژوازی را بر سینه رویکرد روز خود منعکس می ساخت. با شروع دهه ۵۰ و ظهور دو سازمان بزرگ چریکی مبارزات دانشجویی ضمن تداوم و گسترش بیش و بیشتر، عملاً وظیفه تغذیه و سوخت و ساز نیروی مورد نیاز جنبش سوسیال خلقی میلیتانت را بر لیست تعلقات لیبرالیستی و سوسیال بورژوائی پیشین خود افزود، وضعیتی که تا آستانه انقلاب بهمن ۵۷ ادامه یافت. در تمامی طول این دوره های متوالی، خصلت نمای واقعی مبارزات توده های دانشجو منحل بودن کل این مبارزات در مجادلات درونی طبقه بورژوازی، بیگانگی آن با جنبش کارگری و در هم رفتگی رقت بار اجتماعی و طبقاتی طیف نیروهای تشکیل دهنده آن به رغم بنمایه های متضاد طبقاتی این نیروها است. شکست انقلاب ۵۷ و استقرار رژیم هار اسلامی سرمایه داری موج مبارزات دانشجویی را نیز برای مدتی مدید از جوش و خروش فرو انداخت. سازماندهی فاشیستی و بربرمنشانه بخش قابل توجهی از دانشجویان در ساختار سپاه و بسیج و انجمن های اسلامی یا سایر نهادهای قهر و سرکوب توسط رژیم نوعی از هم پاشی و تلاشی درونی را بر استخوانبندی حرکت ها و اعتراض دانشجویی تحمیل نمود. این وضع تا اواسط دهه ۷۰ به طول انجامید. با علم و کتل اصلاحات ارتجاعی نئولیبرالی در انتهای این دوره، فاز تازه ای از جنب و جوش های دانشجویی نیز آغاز گردید که تا زمان حاضر با افت و خیز ادامه دارد. در مورد محتوای اجتماعی و رویکرد طبقاتی این جنب و جوش ها، هیچ تغییر بارزی که نشان تمایز اساسی آنها با دوره های پیشین باشد، در هیچ کجا بطور واقعی مشاهده نگردیده است.

تصویر فوق از کارنامه مبارزات دانشجویی، همان گونه که بالاتر گفتیم در بند بند خود دو مسأله مهم را فریاد می زند. مسأله اول موقعیت جنبش کارگری در هر کدام از این دوره ها است. کاملاً روشن است که در غیاب یک جنبش نیرومند ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی، توده دانشجویی ابوابجمعی طبقه کارگر نیز لاجرم در فرمیسم راست لیبرالیستی، دموکراسی طلبی و رژیم ستیزی فراطبقاتی احزاب راست و چپ بورژوازی یا حتی در ورطه افق نمائیه و راهکارپردازیهای هارترین و ارتجاعی ترین گرایشات سیاسی درون جامعه محصور می ماند. مسأله دوم تأثیرپذیری نیروهای دانشجویی با زمینه های طبقاتی کارگری و غیرکارگری از راه حل پردازیها و دورنما آفرینی

های احزاب و گروه‌های چپ سوسیال بورژوائی اعم از میلیتانت یا غیرمیلیتانت در همه این مراحل است. در کلیه این دوره ها بخش قابل توجهی از دانشجویان ناراضی، معترض و مبارز رویکرد چپ داشته اند و خود را در جرگه نیروهای کارگری و سوسیالیستی قلمداد می کرده اند، اما رویکرد سیاسی و محتوای اعتراضات اجتماعی آنان همان بوده است که این جریان‌ها طرح و تبلیغ می نموده اند. کوتاه ترین بیان اینکه تاریخ مبارزات دانشجویی در جامعه ما تاریخ در همرفتگی طبقاتی نیروهای کارگری و غیرکارگری دانشجوی، تاریخ منحل بودن کل این مبارزات در اصلاح طلبی قهرآمیز یا مسالمت آمیز ساختار حقوقی و سیاسی سرمایه داری و تاریخ انفصال کامل نیروهای کارگری این مبارزات از محور مبارزه ضد سرمایه داری و سوسیالیسم طبقه خویش است. سیمای روز مبارزات دانشجویی نیز بدون شک چیزی سواى تداوم همین وضعیت را متبادر نمی کند، به ویژه که طیف احزاب و گروه‌های سیاسی مدعی تعلق به جنبش کارگری نیز با تمامی توان خود برای تحمیل تداوم همین وضعیت بر اعتراضات و خیزش های جاری توده های دانشجوی برنامه ریزی و تلاش می کنند. بنیاد رویکرد این نیروها به « جنبش دانشجویی» بر سر بازگیری مسلکی و فرقه ای برای تضمین بقای سکت خود به بهای وارد ساختن بدترین ضربات بر پیکر جنبش ضد کار مزدی و سوسیالیستی طبقه کارگر استوار است. راز و نیاز دوره اخیر این احزاب با دانشجویان در چپ ترین حالت این است که با انفصال از علم و کتل نئولیبرالیسم دوم خردادی به حزب، سازمان یا گروه و اتحاد فرقه گونه آنان ملحق گردند. این کار نه صف بندی طبقاتی جنبش دانشجویی که بالعکس سلاخی جنبش ضد کار مزدی کارگران، جراحی نمودن بخشی از بدنه این جنبش و تبدیل آنها به کالاهائی برای پر نمودن ویتترین های تبلیغاتی این یا آن سکت منزوی رو به زوال سیاسی است.

صف بندی شفاف طبقاتی در مبارزات دانشجویی یک ضرورت محض کارزار طبقاتی درون جامعه و تلاش برای تحقق آن بخش لاینفکی از استراتژی جنبش ضد کار مزدی طبقه کارگر در هر فاز و هر دوره از حیات این جنبش است. اهمیت وقوع این امر در شرائط روز از هر زمان دیگری حیاتی تر است. دانشجوی معترض به استثمار و بربریت سرمایه داری باید بیش از هر کس دیگر در این راستا مبارزه کند. راه حصول این هدف برای توده دانشجوی دارای تعلقات کارگری و سوسیالیستی ملحق شدن به این سکت و آن سکت نیست. اینان باید با همه قوای ممکن در هر کجا که هستند همسان هر فعال دیگر ضد کار مزدی برای سازمانیابی سراسری و شورائی توده های طبقه خویش علیه نظام سرمایه داری و برای محو نظام بردگی دست به کار شوند. اینکه فرایند این تلاش چه گونه، بر کدام بستر و با چه ویژگیهائی پیش خواهد رفت موضوعی است که توسط دانشجویان در عرصه واقعی کارزار تعیین می گردد، اما در این گذر پاره ای نکات به عنوان درس های حاصل از تجارب مبارزات پیشین می تواند دستمایه پیکار آتی ما باشد. این نکات به صورت بسیار فشرده عبارتند از:

۱. عزیمت از دانشجوی بودن و عضو « جنبش دانشجویی» بودن را در میدان مبارزه طبقاتی برای همیشه کنار بگذاریم. دانشجوی فضای زندگی، کار، استثمار و پیکار طبقه کارگر عضوی از جنبش ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی این طبقه است. او انسانی از طبقه استثمار شونده و حکومت شونده و اسیر بربریت سرمایه داری است که عجلاناً درس می خواند و برای این کار روزها وارد محیطی به نام دانشگاه می گردد. رجوع روزمره او به این محیط آموزشی هیچ خصلت اجتماعی و طبقاتی نوینی به وی نمی بخشد، جایگاه حقوقی و سیاسی جدیدی برایش

پدید نمی آورد و بر روی مکان عینی او در مناسبات اسای میان طبقات اجتماعی و جنگ جاری گریز ناپذیر این طبقات هیچ خللی وارد نمی سازد. دانشگاه رفتن و دانشجو بودن او را از ارگانیک جنبش طبقه اش جراحی نمی کند و به اندام دموکراسی طلبی گرایشات و افشار غیرکارگری پیوند نمی زند. آنچه تا حال در این گذر و به این شکل رخ داده است بسیار فاجعه بار است و باید به خاطر آن با صراحت و صداقت تمام از پیشگاه توده های کارگر عذر خواست.

۲. به عنوان بخشی از طبقه کارگر و نه با هویت تصنعی دانشجویی، خود را به طور طبیعی در میان خیل عظیم انسان های کارگر مشاهده خواهیم کرد. در درون خانه های خودمان، در محله مان، در همه کوچه های روستا و شهرمان و این بار به شیوه دیگر در همان دانشگاهمان، همه جا با این جمعیت عظیم همزنجر هم صحبت خواهیم شد. پدر و مادری که شب و روز در جوارشان هستیم، برادر و خواهر و همسایه و همکلاسی و هم محله ای و بیشتر یاران شناخته و ناشناخته، همه بطور واقعی بعنوان آحاد طبقه کارگر و اعضای یک جنبش عظیم سراسری و انترناسیونالیستی و طبقاتی با ما در سخنی مشترک، اسراری همگن، دردها و رنجهای همگون و اعتراضی عمیقاً واحد قرار خواهند گرفت. دیگر میدان واقعی مبارزه ما نه دانشگاهها که عمق شرائط کار و استثمار و مبارزه اینها خواهد شد.

۳. در اینجا بر خلاف آنچه که در دانشگاه جریان داشت بحث اساسی طول و عرض دموکراسی و جنجال اپوزیسیونهای ارتجاعی بورژوازی پیرامون کارنامه کار این و آن جناح از سرمایه داران نیست. بالعکس سخن ها همه از گرسنگی، فقر، بی مسکنی، مرگ و میر ناشی از بی غذایی، فلاکت، بی مدرسه ای و نداشتن بضاعت مدرسه رفتن، دستمزد نازل روزانه، کار اجباری کودکان خردسال، کار رایگان دو شیفته و سه شیفته زنان خانه دار و صدها مقوله دیگر از این سنخ است. گفتگوی جاری این فضا یکسره اینهاست و برای کاهش هر کدام از اینها و برای کندن ریشه تمامی اینها نیز یک راه بیشتر در عالم هستی وجود ندارد. باید گلوی سرمایه را فشار داد. باید علیه نظام سرمایه داری مبارزه کرد، باید که جنبش طبقاتی خود برای محور ریشه ای این نظام را هر چه آگاهتر و افق دار تر سازمان داد. در یک کلام باید که فعال آگاه جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی شد.

۴. با انتقال از فضای دانشگاه و جنگ و ستیزهای دموکراسی طلبانه فراطبقاتی، به عمق دنیای زندگی و کار و پیکار توده های طبقه خویش می توان نقشی فعال، خلاق و آگاه در کار سازمانیابی مبارزات کارگران احراز کرد. لازم نیست حتماً کارگر این و آن کارگاه باشیم تا اعتصاب بزرگ کارگری راه اندازیم. وقتی که ما شب و روز در دل کارگران قرار داریم، وقتی که کل حشر و نشر ما با آنان است پیداست که حضور مؤثر ما در فرایند سازمانیابی مبارزه و اعتصاب و اعتراض آنها نیز امری میسر و مقدور خواهد بود.

۵. در طول سالهای اخیر در جنبش کارگری ما ولو محدود تحولی تعیین کننده و سرنوشت ساز رخ داده است. تحولی که در مراحل جنینی خویش است و هنوز قادر به اتکاء بر روی پاهای خود نشده است. محتوای این تحول شروع کار سازمانیابی ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی توده های کارگر است. در اینجا سخن از مصادره سکتی فعالین کارگری برای نمایش کارگری بودن احزاب و سکتها نیست. سخن از شمع آجین کردن جنبش طبقه کارگر به داربست سندیکاها سرمایه سالار و جنبش ارتجاعی اتحادیه ای هم نمی باشد. در اینجا به کارگران گفته نمی شود که برای حصول مطالبات روزمره شان خود را در سندیکاها آویزان به قانونیت سرمایه سازمان دهند و برای مبارزه با رژیم

سیاسی پشت سر سکتها و احزاب غیرکارگری اپوزیسیون دولت موجود به صف گردند. در اینجا سخن از مبارزه و سازمانیابی آگاه و افق دار توده های کارگر علیه استثمار و علیه کلیه اشکال ستم و بیحقوقی سرمایه داری و تداوم این مبارزه تا محو نهائی نظام بردگی مزدی است. این جنبش در جامعه ما در حال سوخت و ساز است. جنبشی که دولت بورژوازی آن را تار و مار می کند و احزاب و سکت های مدعی رهبری و قیمومیت جنبش کارگری هم سایه آن را به تیر می زنند. جنبش ضد سرمایه داری جنبش سکت آفرینی و گروه آفرینی و حزب بافی های مسلکی منزوی نیست. این جنبش حرکتی در بطن مبارزات جاری طبقه کارگر است. نیروهای دانشجویی متعلق به جنبش کارگری مسلماً امکان آن را دارند که در کار کمک به این جنبش سهمی عظیم به دوش گیرند.

۶. اگر دانشجویان سوسیالیست طبقه کارگر سنگر مبارزات اجتماعی خویش را به روال بالا از جبهه تاریک و آشفته دموکراسی خواهی به اندرون جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر منتقل سازند، آنگاه در محیط مبارزات رایج دانشجویی هم حرفهای عمیقاً متفاوت با دیگران خواهند داشت. فعالیت آنان در این صورت امتداد طبیعی و ارگانیک جنبش ضد کار مزدی طبقه خود در دانشگاه خواهد بود. برای پیوستگی اعتصابات دانشجویی و خیزش ها و اعتراضات این محیط با جنبش جاری طبقه کارگر پیکار خواهند نمود، اما فراموش نکنیم که این همبستگی یا پیوستگی مطلقاً از سنخ آنچه احزاب چپ خارج از مدار جنبش ضد سرمایه داری تبلیغ می کنند نیست و نباید باشد. بحث بر سر صدور اطلاعیه حمایتی و شعارپردازی پیرامون همبستگی با جنبش کارگری نیست. سخن از تمامی کارهایی است که یک فعال ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در فضای دانشگاه می تواند برای تقویت این جنبش انجام دهد. فعالیت گسترده در سطح دانشگاه و کل جامعه برای سازمان دادن اعتصابات هر چه بیشتر در پشتیبانی از هر اعتصاب کارگری، تلاش برای حضور گسترده شمار هر چه افزون تر کارگران در اعتراضات، راهبندانها و خیزش های کارگری در همه مناطق کشور، جمع آوریهای کمک های مالی برای خانواده های کارگران زندانی و اخراجی و هر تلاش دیگری که بتواند جنبش ضد سرمایه داری کارگران را گامی به پیش برد. با قرار گرفتن در خاکریز جنبش ضد سرمایه داری تلاش خواهیم کرد تا محیط دانشگاه نیز امتداد مستقیم پیکار سراسری توده های طبقه ما علیه نظام بردگی مزدی باشد. اگر قبلاً دانشجویان طبقه سرمایه دار بودند که همه جا نیروی ما را وجه الضمان تسویه حسابهای میان گرایشهای درونی طبقه خود می کردند، اینک مانیم که فضای درس و آموزش و اپوزیسیون نمائی آنان را در موج اعتراض طبقاتی و کارگری علیه سرمایه داری غرق خواهیم نمود. مانیم که آزادی و حقوق اجتماعی و مدنی و مطالبات سیاسی را با رجوع به سوسیالیسم و افق پیکار جنبش طبقاتی مان معنی خواهیم کرد و اپوزیسیون نمائی دانشجویان بورژوا را زیر فشار جنبش طبقه خود قرار خواهیم داد.

۷. مبارزه علیه سندیکالیسم و قانونسالاری، طرد سنت زیانبار حزب سازیهای سکتی و معارض با سازمانیابی وسیع ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی کارگران، شرکت فعال و آگاه در ساختن مجامع شورائی کارگری در هر کجا که ممکن باشد، پیوند زدن این کارگران متشکل به هم و همدوشی و هم‌رزمی جامع الاطراف با فعالین ضد سرمایه داری جنبش کارگری در همه این زمینه ها نیز از جمله کارهایی است که دانشجویان سوسیالیست طبقه کارگر می توانند در تحقق آنها نقش مؤثر ایفاء نمایند.